خبرها

نشست اصلاحات در قلمرو دین در لندن

نشست «اصلاحات در قلمرو دین» از سوی مرکز فرهنگی انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی لندن با حضور مدرس حوزه علمیه قم سه شنبه ۲۸ مردادماه در لندن برگزار می شود. به گزارش مهر در ادامه سلسله نشست های کانون توحید لندن، نشست اصلاحات در قلمرو دین با حضور حجت الاسلام محمدتقی فاضل میبدی استاد دانشگاه و عضو شورای مرکزی مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم برگزار می شود. این سخنرانی در محل مرکز فرهنگی انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی لندن برگزار می شود.

همایش منطقه ای ایران شناسی در تایلند

نخستین همایش منطقه ای ایران شناسی با حضور استادان و صاحب نظرانی از اندونزی، ایران، سنگاپور و تایلند سوم شهریور ماه امسال در بانکوک برگزار خواهد شد. به گزارش مهر، ازجمله موضوعات مورد بحث در این همایش دوروزه «فرهنگ و دیدگاه های سنتی، فلسفه و مذهب، اجتماع و توسعه اقتصادی، اجتماعی، تاریخ و روابط دیپلماتیک ایران و تایلند» عنوان شده است. همچنین «علوم، فناوری و محیط زیست و مطالعات در زمینه صلح» دیگر موضوعات این همایش است که با همکاری رایزنی فرهنگی کشورمان در بانکوک و انستیتو آسیا – اقیانوسیه دانشگاه سیناخارین ویروت تایلند برگزار می شود. دکتر پاپلین، مدیر انستیتو آسیا– اقیانوسیه دانشگاه سیناخارین ویروت و دبیر برگزاری این همایش، در دیدار با محمد تمهیدی سرپرست رایزنی فرهنگی ایران در بانکوک اهداف برگزاری این همایش را تاسیس دوره درازمدت روابط جوامع دانشگاهی در آسیا با محوریت ایران شناسی، مهیاسازی فرصت هایی برای نخبگان و محققین در آسیا و دیگر نقاط جهان جهت تبادل آموخته ها و تجربیاتشان در حوزه ایران شناسی و دسترسی به ادبیات والای آکادمیک بیان کرد.

همایش اصالت در انگلستان

همایش «اصالت» ۲۳ و ۲۴ شهریور ماه امسال در شهر منچستر انگلستان برگزار می شود. به گزارش مهر دانشگاه سالفورد برگزارکننده این همایش است. بحث اصالت بحثی است که نه تنها یکی از محورهای فعالیت فیلسوفان اگزیستانس و فیلسوفان قاره ای به حساب می آید که چند دهه است در فلسفه تحلیلی به خصوص در فلسفه اخلاق فلسفه ذهن مورد توجه قرار گرفته است. طبیعی است همایش «اصالت» درصدد است این موضوع را از جنبه های تحلیلی مورد توجه قرار دهد. این همایش درصدد است بیشتر از دستاوردهای فکری دانشجویان دکترا و فوق لیسانس در این زمینه استفاده کند.

آموزش هویت

انتشارات کیمبریج اخیراً کتاب «آموزش هویت: ظهور هویت اجتماعی و آموزش دانشگاهی» را روانه بازار نشر کرده است. به گزارش مهر به نقل از پایگاه اینترنتی انتشارات دانشگاه کیمبریج این کتاب سعی دارد نشان دهد چگونه هویت اجتماعی و آموزش دانشگاهی در ارتباط با هم مطرح می شوند. به معنای دیگر کتاب می خواهد نشان دهد چگونه هویت دانشجویان تحت تاثیر آموزشی است که در دانشگاه شکل می گیرد. در این راستا کتاب به بررسی های موردی زیادی دست می زند. عناوین پاره ای از فصول کتاب بدین قرارند: خودآگاهی، هویت اجتماعی و مدل های محلی، آموزش دانشگاهی و مدل های شناختی محلی و هویت غیر طبیعی.

عقلانیت خام

انتشارات دانشگاه کیمبریج اخیراً کتاب «عقلانیت خام: هنجاری بودن و عمل انسانی» تالیف جشوا گرت را روانه بازار نشر کرده است. به گزارش مهر به نقل از پایگاه اینترنتی انتشارات دانشگاه کیمبریج اعلام کرد این کتاب سعی دارد تبیین جدیدی از عقل عملی و روشی که این عقل در عقلانیت عمل بر عهده دارد، ارائه کند. عقل هنجاری دو وظیفه بر عهده دارد اول آنکه عمل را ضرورت می بخشد و دوم اینکه آن را توجیه می کند و هر دو این نقش ها در این کتاب مورد توجه قرار می گیرند. عناوین پاره ای از فصول این کتاب بدین قرارند: «نظریه کامل عقلانیت چگونه است؟ عقلانیت عمل، اخلاق و توجیه، نقد درون گرایی، دو تصور از عقلانیت و درون گرایی و انواع عقل ها.»

فرهنگ و ارتباطات در فرانسه

همایش «فرهنگ و ارتباطات» ۷ الی ۱۰ شهریور ماه امسال در شهر آویگنون فرانسه برگزار می شود. به گزارش مهر، انجمن بین المللی زیبایی شناسی تجربی برگزارکننده این همایش است. به نظر برگزارکننده این همایش نه تنها ارتباطات در بستر خاصی رشد می کند که خود این ارتباطات فرهنگ خاصی را نیز به وجود می آورد. بررسی این نسبت دوگانه در این همایش مورد توجه خواهد بود. در چند دهه اخیر همایش های زیادی برگزار شده اند که نسبت ارتباطات را با مضامین متفاوت بررسی کرده اند و این همایش را نیز باید در همین راستا در نظر گرفت.

کارگاه نیوتن و فلسفه در هلند

از سوی دپارتمان فلسفه دانشگاه لیدن هلند کارگاه «نیوتن و فلسفه» به مدت چهار روز در ژوئن ۲۰۰۷ (خرداد ۸۶) برگزار می شود. به گزارش مهر، این کارگاه در نظر دارد آرای نیوتن را در باب علم و فلسفه مورد بررسی قرار دهد، طی این همایش همچنین به تحلیل تاریخی نسبت فلسفه و علم در زمان نیوتن نیز پرداخته می شود. در این کارگاه میشل فریدمن از دانشگاه استنفورد و دانیل گاربر از دانشگاه پرینستون و جیمز مک گوری از دانشگاه پیترزبورگ حضور خواهند داشت. دپارتمان فلسفه دانشگاه لیدن هلند در نظر دارد در کارگاه «نیوتن و فلسفه» بورس تحقیقاتی نیز به برخی از محققان اهدا کند.

متن سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش در همایش دین و مدرنیته

دین در دوران مدرن به کجا می رود؟

بس ستاره آتش از آهن جهید / وین دل سوزیده پذرفت و چشید/ لیک در ظلمت یک دزدی نهان / می نهد انگشت بر استارگان / می کشد استارگان را یک به یک/ تا که نفروزد چراغی بر فلک

[. . .]

حالی درون پرده بسی فتنه می رود
تا آن زمان که پرده برافتد چه ها کنند

سنت و مدرنیته دو مغالطه بزرگ دوران اند– نه سنت هویتی است واحد و نه مدرنیته. نه دین گوهر ثابتی دارد نه تاریخ و هر کدام از اینها را که واجد ذات و ماهیتی بدانیم دچار مغالطه ای شده ایم که جز خاک افشاندن در چشم داوری، ثمری و اثری ندارد. سئوال از اینکه مدرنیته با دین چه می کند سئوالی است به غایت ابهام آلود و اغتشاش آفرین و عین افتادن در مغالطه یاد شده. ابتدا باید به شیوه فیلسوفان تحلیلی سئوال را بکاویم تا راه برای یافتن پاسخ هموار شود. مدرنیته نه روح دارد و نه ذات. مدرنیته چیزی نیست جز علم مدرن، فلسفه های مدرن، هنر مدرن، سیاست مدرن، اقتصاد مدرن، معماری مدرن و امثال آنها و وقتی می پرسیم مدرنیته با دین چه می کند، در حقیقت ده ها سئوال را بر هم ریخته ایم و طالب پاسخ واحد شده ایم که امری است دست نیافتنی. باید بپرسیم علم جدید با دین چه می کند، فلسفه های جدید با دین چه می کنند، سیاست جدید با دین چه می کند و قس علی هذا. و حکم هر کدام را جداگانه به دست آوریم. در میان آوردن قصه «عقلانیت جدید» هم دردی را دوا نمی کند چون بالاخره عقلانیت جدید همان است که در علم و فلسفه و اخلاق و هنر جدید پدیدار شده است و لذا دوباره به همان جای اول برمی گردیم. تازه دین هم مصداق واحدی ندارد، غرض مان اسلام است یا مسیحیت یا بودیسم یا ادیان دیگر؟ پس سئوال مشخص فی المثل این است که علم مدرن با دین اسلام (یا مسیحیت) چه می کند؟ وقتی به اینجا می رسیم، افق سئوال و البته افق پاسخ روشن می شود. به تجربه تاریخی بنگریم تا ببینیم علم جدید، فی المثل با مسیحیت چه کرده است. پاسخ پیدا است، علم جدید به بی اعتباری یا کم اعتباری مسیحیت انجامید، نزاع کلیسا و علم جدید در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، نزاعی بس سرنوشت ساز بود و سبب شد تا مسیحیت فروتن شود و پای در گلیم خود کشد و حد خود را بشناسد و مدعیات انسان شناسی و جهان شناسی و خداشناسی خود را سازمان موجه تری بدهد و همزیستی با علم را آغاز کند و در یک کلام «دین تر» شود یعنی به کارکرد اصلی دین که همانا تنظیم رابطه درونی مخلوق و خالق است نزدیک تر شود. اینکه علم جدید با اسلام چه خواهد کرد، سئوالی است تاریخی و پاسخی حدسی و فرضی دارد. مسلمانان هنوز این مواجهه را نیازموده اند [. . .]

ز نقص تشنه لبی دان به عقل خویش مناز
دلت فریب، گر از جلوه سراب نخورد

همین نزاع علم و دین که به بی اعتباری و کم توانی مسیحیت و کلیسا انجامید سبب ساز سکولاریسم هم شد. یعنی برای کلیسا و نهاد دین قدرتی و پشتوانه ای باقی نماند تا در صحنه قدرت و سیاست، بازیگر بماند. سیاست، عرصه زورآزمایی قدرتمندان است و همین که یکی از بازیگران از توان و نفس افتاد، خود به خود از آوردگاه قدرت بیرون خواهد رفت و جای خود را به دیگری خواهد داد. سکولاریسم، نه به فرمان و توصیه کسی می آید و نه به فرمان و توصیه کس دیگری می رود. نتیجه قهری توانایی و ناتوانی بازیگران عرصه قدرت است و این سرنوشتی بود که برای مسیحیت به ناچار رقم زده شد. از یاد نبریم اتفاق مهم دیگری در مسیحت را. یعنی دوپاره شدن آن به پروتستانیسم و کاتولیسیسم در آغاز دوران جدید، که آن هم در تضعیف ولایت کلیسا نقش عظیمی داشت. مسلمانان، در آغاز تاریخ خود، این دو پاره شدن را تجربه کردند و از آن پس کمابیش به دو شاخه تسنن و تشیع ثابت ماندند و ضعف و قوتی را موجب نشدند. فلسفه های مدرن نیز در چالش با دین، دست کمی از علم نداشتند. با این تفاوت که تاثیرات علم ملموس تر بود و تاثیرات فلسفه نامحسوس. فضای استبدادی ممالک اسلامی؛ هیچ گاه به مواجهه طبیعی و آزاد این رقیبان، مجال و رخصت نداد و ضعف و قوت اسلام در این آوردگاه هم، نهفته و نامعلوم ماند. و همین موجب توهم استغنایی شد که دامن مسلمانان را هنوز که هنوز است رها نکرده است. هنوز هم پاره ای از ناآزمودگان و سنت گرایان می پندارند فلسفه اسلامی، اشرف و اصح فلسفه های موجود است و فیلسوفان مدرن، مغالطه گران گمراهی بیش نیستند که «چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند». سیاست جدید که از دروازه مشروطیت به مدینه اسلام ایرانی درآمد نه مسبوق به ورود علم جدید بود نه فلسفه جدید، و لذا دینی که قوت و ضعفش را در آن دو آوردگاه امتحان نکرده بود و حد خود را نشناخته بود، به مصاف سیاست رفت و نتیجه اش جز ناکامی، نامرادی، نقص و ناتمامی چه می توانست باشد؟ نتیجه اش نه سکولاریسم سکولار بود و نه تئوکراسی تئوکرات. و هر چه پس از آن زاده شد. کودک ناقص الخلقه و ناتمامی بود که عبرت خلایق شد و این مثل بر جمله عالم فاش کرد که: «طفل نازادن به از شش ماهه افکندن جنین.» باری، بر صاحب قلم کمابیش– در حد طاقت بشری– آشکار است که تجربه اسلام در دوران مدرن چندان متفاوت با تجربه مسیحیت و یهودیت نخواهد بود، یعنی برخلاف پند او و کوشش سنت گرایان که رجعتی خام و ناممکن به گذشته را خواستارند و البته آن را در جامعه ای از الفاظ پرطمطراق می پوشانند و سر حلقه آنان که روزگاری از دفتر فرح پهلوی با تلسکوپ اشراق به دنبال امر قدسی در آسمان حکمت خالده می گشت اینک پرمدعاتر از همیشه به مدد مداحان دیرین خود به میدان آوازه جویی پانهاده است، آری برخلاف پندار این سنت گرایان [. . .] اگر اسلام سنتی توازن معرفت و هویت را سامانی خردپسند ندهد، گرفتار سنت پرستان و هویت گرایان بی معرفت و بی حقیقتی خواهد شد که [. . .]، دمار از روزگار حقیقت برخواهند آورد. تجربه تاریخی مسیحیت چنین می گوید که علم، فلسفه، هنر، تکنولوژی و سیاست جدید، ابتدا دین را به گرداب ناتوانی و نارسایی خواهند افکند و پشتوانه ایمانی و تجربی را از آن خواهند ستاند و نامه اعمال نیک و بدش را در برابرش خواهند گشود و پس از آن است که مرحله دوم یعنی مرحله تفسیرهای تازه فرامی رسد و دردمندان، در پرتو دستاوردهای جدید بشری به بازفهمی مواریث دینی دست همت خواهند گشود و راهی را که دین همواره می پیموده، یعنی مدد گرفتن آن از فرضیات غیردینی، دنبال خواهند کرد و با اجتهادات جدید، باب تطبیق و تطابق را باز خواهند کرد. پس از این است که وارد مرحله سوم می شویم و آن خواستاری رجعت به خلوص پیشین و دست شستن از ورزش ها و چالش های فکری و غنودن در بستر مواریث سنتی و دم زدن از هویت مظلوم و منقرض پیشین و مرثیه سرودن برای مآثر و مفاخر گذشته، و ذم و قدح کردن پیشه ها و اندیشه های مدرن این حرکت رجعی دو صورت فعال و منفعل دارد. سنت گرایی صورت انفعالی آن و بنیادگرایی (که بهتر است آن را هویت گرایی بی معرفت بخوانیم) صورت فعال و مهاجم آن است. ظهور بدعت ها و ابداع ها را باید مرحله چهارم مواجهه دین و مدرنیته بدانیم. فرقه های جدید دینی که مسیحیت آن را آزموده است و در اسلام و تشیع هم در دوران اخیر سابقه دارد، بی نسبت با ورود و ظهور تجدد در عرصه دیانت نیست و همواره خوف آن بوده است که پاره ای از بدعت ها، اجتهاد و پاره ای از اجتهادات، بدعت خوانده شوند و خشک و تر به یک آتش بسوزند. گمان ندارم که هیچ یک از ناظران خردمند، مشابهت تجربه مسیحیت را با اسلام به عین عیان مشاهده نکرده باشند و دست کم در حوزه های یاد شده بر صحت آن گواهی ندهند. آنچه امروز تحت عنوان بازاندیشی سنت یا فعال کردن سنت از آن یاد می شود، اولاً معنای محصلی ندارد و ثانیاً روش روشنی ارائه نمی دهد. چه معنا دارد که به بازاندیشی علم و طبیعیات قدیم (که جزئی از اجزای سنت است) رو آوریم و به فعال کردن آن دست بگشاییم؟ آن هم با کدام روش؟ همین طور است فعال کردن فلسفه قدیم که پیدا نیست چه معنا و مبنا و روش و فایده ای دارد؟ اینها همه الفاظ تهی و عبارات نیندیشیده ای است که امروزه کراراً و تقلیداً در میان ما جاری است و جز پرده کشیدن بر پرسش های روشن، حاصلی و کارکردی ندارد. اگر غرض فعال کردن سنت دینی است، باید این را به تصریح بر زبان آوریم و آنگاه معین کنیم غرض از دین، هویت دینی است یا معرفت دینی. فعال کردن هویت بی معرفت، جز بنیاد نهان بنیان گرایی خشن، عاقبتی و نتیجه ای ندارد و فعال کردن معرفت دینی هم جز در پرتو اندیشه های مدرن راهی و روشی ندارد. در مصاف این بازفهمی و بازتفسیری است که دین، قوت درونی خود را چنان که هست نشان خواهد داد و ماندنی بودن و نبودنش آشکار خواهد شد و آن گاه است که یا به انزوای دینداری معیشت اندیشانه خواهد رفت و به عادتی از عادات زندگی بدل خواهد شد و یا الهام بخش معرفت اندیشان و تجربت اندیشان خواهد گشت و ذهن و روان آنان را سیراب خواهد کرد. گرچه همین تجربه ایمانی را هم معرفت اندیشی آرام نخواهد گذاشت و «سبب دانی» به قول مولانا دست در خون حیرت خواهد برد و راه قرب را کم راهرو خواهد کرد. آنها که خواستار بازگشت و احیای تمدن اسلامی اند فراموش نکنند که آن تمدن جسمی بود دربردارنده روحی و روح دیرخفته اسلام را تنها در آوردگاه های معرفتی می توان بیدار کرد و دل بستن به جسمی فربه و روحی رنجور، یادآور حکایت سلیمانی است مرده و تکیه زده بر عصایی موریانه خورده.

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفته ای تو در آغوش بخت خواب زده

والسلام علی عبادالله الصالحین
حسینیه ارشاد ۲۶/ مرداد/ ۱۳۸۵

عکس: فرهاد کاوه، شرق

یادداشت سردبیر
اقتراح شرق

سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش در حسینیه ارشاد روز پنج شنبه اگرچه رخ نداد اما حوادث قبل و بعد از آن چه بسا مهم تر از اصل همایش جلوه گر شد. حوادث قبل که منتهی به عدم برگزاری سخنرانی سروش شد و حوادث بعد که به جدل لفظی و فکری استاد سروش و استاد نصر منتهی شد. برخورد تند متفکران ایرانی با یکدیگر بی سابقه نیست چنانکه نویسندگان و متفکران گرانقدری مانند سیدجواد طباطبایی، رضا داوری و اخیراً سیدحسین نصر و عبدالکریم سروش هر از گاهی یکدیگر را نواخته اند و شرق نیز مانند همه اسلاف خود از این آفت در امان نمانده و گاه بدون آنکه خود بخواهد در میانه نزاع های بی حاصل قرار گرفته است. اکنون شرق بدون آنکه به جانبداری از متفکری خاص بپردازد و با وجود احترام به همه این متفکران که دغدغه های دینی و فکری آنها شایسته احترام است این موضوع را به بحث می گذارد و از همه صاحب نظران می خواهد به این پرسش پاسخ گویند که چرا تحمل بزرگان ما نسبت به یکدیگر چنین اندک است؟ چرا نمی توان بدون نگاه ایدئولوژیک و جانبدارانه به یک متفکر خاص جانب علم و دانش همه را نگاه داشت؟
صفحه های شرق به روی پاسخ های شما باز است.

بازتولید نزاع های غیرمعرفتی در اظهارنظرهای سروش و نصر

این کوچه بن بست است

حمیدرضا ابک
Hamidreza_abak@yahoo.com

«بنده به بیشتر روشنفکران نیمه متجدد و مسلمان توجه زیادی ندارم و اصالتی در فکر آنان نمی بینم. . . بنده بیشتر این نوع متفکران را یک نوع متفکر غربی درجه دوم می دانم که مانند اسلاف متجدد خود، از محمد عبده گرفته به بعد، تاثیری در آینده اسلام نخواهند داشت.»

سیدحسن نصر

«تجربه اسلام در دوران مدرن، چندان متفاوت با تجربه مسیحیت و یهودیت نخواهد بود. برخلاف پندار و کوشش سنت گرایان که رجعتی خام و ناممکن به گذشته را خواستارند و البته آن را در جامعه ای از الفاظ پرطمطراق می پوشانند و سر حلقه آنان که روزگاری از دفتر فرح پهلوی با تلسکوپ اشراق به دنبال امر قدسی در آسمان حکمت خالده می گشت، اینک پرمدعاتر از همیشه به مدد مداحان و شاگردان دیرین خود به میدان آوازه جویی پا نهاده است.»

عبدالکریم سروش

این دو جمله به فاصله دو روز وارد جهان معرفت ما شدند. دکتر نصر در گفت وگو با برگزارکنندگان همایش «دین و مدرنیته» و در پاسخ به این سئوال که چرا در آثارتان نقد و نظری درباره سروش و شبستری و ملکیان و کدیور به چشم نمی خورد این جمله را گفت و فردای آن روز، دکتر سروش در سخنرانی ای که برای همایش ارسال کرده بود، متعرض نصر شد. دعوا روشن و واضح است. نصر معتقد است تجددگرایی روشنفکران دینی نسبت خوشایندی با اسلام برقرار نمی کند و سروش مدعی است سنت گرایی عکس العملی ناپخته در جهان جدید و در مواجهه با اقتضائات مدرن است و نه تنها گرهی از کار معضل سنت و تجدد نمی گشاید که بیشتر رویاپردازی وهم انگیزی است برای زنده نگاه داشتن سنت. کاملاً آشکار است که هیچ کس به سادگی نمی تواند یکی از طرفین دعوا را نادیده بگیرد و اختلاف این دو نگاه نیز چندان بنیادی است که شاید بتوان بسیاری از موضع گیری های موجود را در ذیل همین دو نوع نگاه دسته بندی کرد. این نزاع، خاستگاهی معرفتی دارد و می تواند در مورد هر پرسش دیگری و در میان هر دو متفکری پدید بیاید و تا اینجای کار هیچ اتفاق غریبی رخ نداده است. نکته اینجا است که اندیشمندان تا چه اندازه مجازند در نزاع های معرفتی دست به دامان استدلال های غیر معرفتی شوند؟ مخاطبان عام نزاع های معرفتی در سرزمین ما، از آغاز تاکنون، بیش از آنکه دلمشغول پرسش فلسفی باشند در پی این بوده اند که ببینند چه کسی از پس دیگری برآمده است و کدام روشنفکر، دماغ دیگری را بر خاک مالیده است. این هم البته اتفاق عجیبی نیست و در تمام جهان مشابه دارد. اما آیا می توان با استناد به این «واقعیت» دست به استخراج «باید»ی غیر معرفتی زد و سخن و مدعای خویش را با تخریب دیگری به کرسی نشاند؟ وجود نمونه هایی از این دست در پاره ای منازعات دکتر سروش با منتقدان نظریه قبض و بسط در دهه هفتاد، مناظره های هوشنگ گلشیری و بهاءالدین خرمشاهی درباره ترجمه قرآن و مقدمه هایی که سیدجواد طباطبایی در سال های اخیر بر کتاب هایش نگاشت، به این فرضیه و نظریه دامن زد که بخش عظیمی از نزاع های فکری در سرزمین ما برخاسته از دلگیری ها و ناخرسندی های «شخصی» است. مخاطب جدی تر آثار این بزرگان نیز با اندکی تامل می توانست دریابد که گویا اساساً برخی از این اساتید، حتی نیم نگاهی به آثار طرف مقابل نداشته اند و به جنگ دشمنی رفته اند که چه بسا در عالم نظر، از بسیاری دوستان عالم عمل به آنها نزدیک تر است. دکتر نصر می تواند در پس ذهنش هیچ اعتقادی به پروژه روشنفکری دینی نداشته باشد. می تواند در خلوت و با تکیه بر انبوه افتخارات و مدال های فرهنگی رنگارنگش، اساساً همه متفکران حاضر در سرزمین ما را مقلدان دست و پا بسته غرب بخواند. اما آیا به راستی نمی تواند در گفت وگو با برگزارکنندگان همایشی که قرار است در ایران برگزار شود، اندکی از کبر و نخوت جورج واشینگتنی اش دست بردارد و زمینه را برای سوءفهم ها و تمسخرها فراهم نکند و پیش از آنکه از هر گونه متفکر ایرانی تبری بجوید، حجت بیاورد و استدلال کند؟ آیا دکتر نصر می خواهد ابراهیم گلستان دیگری برای ما بیافریند؟ دکتر نصر حتی اگر دغدغه اخلاق عارفانه ای را که از آن سخن می گوید نداشته باشد، کافی است اندک شناختی از جامعه ایرانی داشته باشد تا بداند در این سرزمین از کسی کبر و نخوت نمی خرند، حتی اگر بزرگترین کارها را انجام داده باشد. یقیناً اگر نصر، اندکی از این اخلاق صرفاً پراگماتیستی را در مافی الضمیر خود گنجانده بود، کتاب «در جست وجوی امر قدسی» او که به تازگی منتشر شده رنگ و بوی دیگری به خود می گرفت. در اردوگاه مقابل اما چه گذشته است؟ طبیعی است که سروش از این اظهارنظر متکبرانه نصر برآشوبد. او به خوبی می داند که نصر حتی اگر نامی از او نبرده، در خلال این عبارات با او سخن می گوید. اما آیا اگر اظهارنظر نصر تا این حد اهمیت داشته، سروش نمی توانست نه تنها از خود که از دستاوردهای اندیشمندان داخلی در خلال این سال ها دفاع کند. گنجاندن عبارت آغازین این نوشته، در متن یک سخنرانی علمی، چه کمکی به مخاطبی می کند که دل در گرو روشنفکری دینی دارد و با نصر هم داستان نیست؟ آیا بهتر نبود سروش می کوشید تا «خام دستی» و «ناکارآمدی» سنت گرایی نصر را برای مخاطبان آشکار کند و بر این داعیه اش استدلال بیاورد؟

قبول، دکتر سروش می تواند بگوید کلوخ انداز را پاداش سنگ است و حجت بیاورد که وقتی نصر آن گونه سخن می گوید، چاره ای نیست که پاسخش را این گونه بدهم. اتفاقاً نگاهی به منازعات دهه هفتاد هم به خوبی آشکار می کند که وقتی سروش سوار بر اسب بلاغت در میدان فصاحت می شود و تیغ آبدیده ادب و عرفان پارسی به دست گرفته، هل من مبارز می جوید، کمتر ادیب و فاضلی را یارای ایستادن در برابر او است، بگذریم از دکتر نصر که تسلط چندانی هم بر زبان پارسی ندارد. تبحر سروش در بهره گیری از سجع و قافیه و تمثیل و مثال نیز چنان حیرت آور و شگفت انگیز است که در تمام این سال ها، بسیاری از منتقدان او، نه از سر بی حوصلگی، که از ترس پاسخش زبان در کام برده اند و شمشیر در نیام؛ تا چه رسد که در مقام فیلسوفی تحلیلی بر هودج منطق و استدلال بنشیند و اسب محاجه زین کند و مرکب سخن را به یراق جدل زینت دهد. اما از این میانه برای طرفداران واقعی اندیشه های سروش چه برجا می ماند؟ از تمام آن مقدمه های آتشین در نقد حداعادل و صادق لاریجانی، چه طرفی بست مخاطب تشنه ای که در پی حقیقت بود؟ سروش هم می تواند دکتر نصر را به چهار میخ محاکمه بکشد و به دنبال امر قدسی بودن با تلسکوپ اشراق در دفتر فرح پهلوی را شاهد بیاورد و بر تمام دستاوردهای نصر، قلم بطلان کشد. اما آیا این پایان ماجرا است؟ آیا بر آفتاب افکندن سابقه افراد و هیزم افکندن بر آتش نزاع های خشونت باری که قرن هاست دشنه خویش را بر پیکر فرهنگ ایرانی فرو کرده اند، به بالاتر رفتن تراز معرفت و آشکارتر شدن خورشید حقیقت، مددی می رساند؟ فردا روزی اگر کسی از راه رسید و رساله «حکمت و معیشت» را علم کرد و فریاد برآورد با کدام تلسکوپ و از کدام منظر می توان بر کرسی حکمت نشست و اوصاف پارسایان را رصد کرد و در باب معیشت آنان حکم راند، با او چه باید کرد؟

طرفه اینکه دکتر سروش در تمام این سال ها، زخم کنایه ها و نیش هایی را به جان خریده است که ناظر به دوران مدیریت او بر پاره ای از ملک فرهنگ در سرزمین ما بوده است. دکتر سروش مکرر به شاگردانش توصیه کرده و می کند که ردای معرفت را به پیرایه خشونت نیالایند و از «است»ها «باید» نسازند و نقد «انگیخته» پیشه کنند و از «انگیزه»ها بپرهیزند. طرفداران دکتر سروش به درستی اهمیت تلاش های او را دریافته اند و بر پاس داشتن دستاوردهایش تاکید کرده اند. اما چه باید کنند وقتی می بینند در بسیاری موارد، یک پای ثابت استدلال های غیرمعرفتی در نزاع های فکری، عبدالکریم سروش است؟

به راستی مخاطبان مصاحبه دکتر سروش با تلویزیون هما، گوهر سخنان او را بیشتر در خاطر دارند یا حمله های سهمناکش به فردید و داوری و مصباح را؟ بسیار خب، اگر قرار است نتیجه آن سخنرانی ها و مصاحبه ها، پرهیز از مصاحبت هایدگر و فردید و داوری باشد، سروش به مرادش رسیده است. اما اگر غرض چیز دیگری است و دکتر سروش در ورای این حملاتش، چشم به افقی برتر دارد و دلمشغول گسترش شعاع دانایی در عالم نظر و راست کیشی در عرصه عمل است، آیا ابزار مناسبی برای تحقق این هدف برگزیده است؟ تاریخ معرفت، آکنده از نزاع هایی از این دست است. هنوز هم مخاطبان عام عالم اندیشه بیشتر می خواهند سر از روابط خصوصی هایدگر و آرنت درآورند و ته و توی ارتباط راسل با همسر الیوت را بیرون بکشند تا اینکه منظور هایدگر و راسل را از «دازاین» و «نام های خاص» دریابند. اما این کاری است که در صدر اولویت های مخاطبانی از این دست قرار گرفته است، نه اینکه تبدیل به پروژه ای فکری برای آن اندیشمندان شده باشد. اظهارنظر یک متفکر درباره آرا و حتی شخصیت متفکری دیگر، جذاب و شنیدنی است. اما دامن زدن به واکاوی پیشینه افراد و از حاشیه به متن آوردن اتفاقات شخصی، که بیش از آنکه حاصل اندیشه های اندیشمندان باشد، برخاسته از اقتضائات تاریخی است، چه بر سر مخاطبانی می آورد که سرگشته و حیرت زده چشم بر دهان نخبگان و اندیشمندانشان دوخته اند؟ روزها می گذرند و از تمام این منازعات شخصی، تنها خاطره ای دور به جا می ماند. کما اینکه کمتر کسی امروز می تواند شرح دقیقی از زدوخوردهای شخصی متفکران در یکی از دو دهه قبل ارائه کند. اما اگر ترازوی تاریخ، شیطنت های هواداران بی جیره و مواجب عالم اندیشه را ببخشاید و کفه را به نفع شان پایین ببرد، با اندیشمندان نیز همین معامله را خواهد کرد؟

گمان نمی کنم.

نقد

تصویر یک بحث «علمی»

علی معظمی

در مورد سمینار دین و مدرنیته از چند جانب می توان سخن گفت. در این یادداشت کوتاه سوای خسته نباشید گفتن به دست اندرکاران، به یک نکته می پردازم و آن هم مسئله بحث «علمی» است. تمام وجهه مورد تاکید سمینار «علمی» بودنش بود؛ این که برگزارکنندگان فارغ از سلایق سیاسی به دنبال بسیاری از صاحب نظران رفته بودند و امیدوار بودند که استدلال ها و گفتارهای متنوعی مطرح شود و جوانب مختلف بحث پوشش داده شود. اما همه مسئله «علمی» بودن به نیت و عمل برگزارکنندگان و به اصطلاح رایج ادبیات رسمی این زمانه «پرهیز از سیاسی کاری» برنمی گردد؛ بخش اصلی به عهده سخنرانان است که واقعاً بحثی با معیارهای «علمی» و پژوهشی طرح کنند. صرف این که یک بحث جهت گیری سیاسی داشته باشد یا نداشته باشد معرف علمی بودن و محققانه بودن آن نیست. محققانه بودن برای خود معیارهای مستقلی دارد.

مقاله دکتر سروش با عنوان «دین در دوران مدرن به کجا می رود»، از این نظر نمونه جالبی بود. آقای دکتر عبدالکریم سروش، نهایتاً موفق به حضور در سمینار نشد و فرزندش متن سخنرانی اش را خواند. متنی که قاعدتاً اگر خودش هم امکان حضور می یافت همان را می خواند، شاید سوای پاره ای از بخش آغازین آن که در وصف ناروایی هایی بود که در جلوگیری از آمدنش به سمینار بر او رفته بود. در اینجا قصد نقد کلیت بحث سروش را ندارم. می خواهم به شیوه ای که او در این بحث پیش گرفت و به تبعات آن بپردازم. سروش شاید به یک تعبیر مورد اعتناترین سخنران جلسه بود؛ چنان که من دیدم بسیاری بودند که انگیزه اصلی شان از آمدن به این نشست شنیدن سخنرانی وی بود، و از طرف دیگر کش و قوس و خبر آمدن و نیامدن او به سمینار هم به نسبت توجه بسیاری را به خود جلب کرد.

سروش در این مقاله که با نقد «سئوال از اینکه مدرنیته با دین چه می کند» آغاز کرد و قرار بود «به شیوه فیلسوفان تحلیلی سئوال را» بکاود، اما او انبوهی از گزاره ها را به گوش شنونده رساند بی اینکه تقریباً برای هیچ یک نه حجت متقنی بیاورد (شاید قرار نبود در این وقت کم چنین کند؟)، و از طرف دیگر این حجت نیاوردن را هم با ارجاع به ادبیات موجود در این بحث پرنکرد؛ شاید قرار بود که شنونده سروش همه اینها را از «او» بپذیرد. برای نمونه سروش در مواضعی که خود برای مقایسه برگزیده بود اسلام و مسیحیت را نه از نظر دلایل وقوع انشقاق های تاریخی درون مذهبی شان و نه از نظر تجربه ای که در مواجهه با جوانب مدرنیته از سر گذرانده اند یا نگذرانده اند قابل مقایسه ندانست، با این همه معلوم نبود که شنونده سخنرانی او به چه دلیل باید این گمان او را می پذیرفت که «هیچ یک از ناظران خردمند، مشابهت تجربه مسیحیت را با اسلام به عین عیان مشاهده نکرده باشند و دست کم در حوزه های یاد شده بر صحت آن گواهی ندهند.»

هدف اصلی مقاله او نقد سنت گرایی و به طور مشخص نقد شخص سیدحسین نصر بود که سروش سابقه اش را تا دفتر فرح پهلوی رصد کرد. از این آموزش اخلاقی استاد که بگذریم؛ اما آقای سروش در هیچ کجای بحث لازم نمی دید عقایدی را که در سنت گرایان نقد می کند چنان که خود آنان گفته اند نقل کند، ارجاع دهد یا بازآرایی کند تا شنونده روایت او، به نحوی مستند این عقیده را از او بپذیرد که سنت گرایی در نهایت منجر به «بنیان گرایی خشن» می شود. اصولاً سبک و سیاق آقای سروش از ارجاع دادن، نقل قول کردن و رجوع به ادبیات بحثی که به آن وارد می شود استغنا می جوید. سروش خود هم مرجع است، هم مفسر و هم منتقد. خواننده و شنونده سروش، هم باید به نقل او اعتماد کند، هم به تفسیرش و هم ظاهراً در نهایت انتظار می رود که با نقدش هم راهی کند. در این میان تکلیف شنونده مانند نویسنده این سطور معلوم نیست؛ شنونده ای که انتظار شنیدن حرف حساب را هنوز از دست نداده اما سوای بحث های روشن فکران دینی ایرانی، احتمالاً بر حسب تصادف، معیارهایی برای تشخیص سیاق و محتوا به چشم و گوشش رسیده است. چنین شنونده ای که نه نسبتی با سروش دارد و نه با سنت گرایان استدلال درخوری نمی شنود؛ معلوم نیست چرا باید اسلام را با مسیحیت قابل قیاس بداند. از طرف دیگر نتیجه گیری های سروش هم دست کم خلاف شهود شنونده هستند؛ مثلاً شنونده نمی تواند بفهمد که چرا نتیجه تفکر سیدحسین نصر، اعمال کسانی چون بن لادن و ایمن الظواهری است. این اما نخستین بار نیست که آقای سروش بحثی را با ابعاد تاریخی– معرفتی بسیار گسترده باز می کند و آن را چنین فیصله می دهد؛ نخستین بار نیست که ما وعده اعمال روشی شناخته شده، با اصول مشخص را از ایشان می گیریم ولی کامیاب نمی شویم. همه اینها می توانست به مانند رفتار بسیاری دیگر که پشت تریبون ها قرار می گیرند چشم پوشی شود اگر عبدالکریم سروش را واجد چنین مرجعیتی نمی دانستند. اما سروش در میان بسیاری از جوانان مرجعیتی د